هو العلیم

اشعاری از فؤاد کرمانی در ستایش رسول اکرم صلی اللَه علیه وآله و سلم

لَعَمات وجههٔ ذوالمنن نه مشعشع آمدی از قدم

*** طلعات هستی ما خلق نه ملمّع آمدی از عدم

نه شموس حکمت و معرفت ز بروج عِلم زدی عَلم

*** نه ز عرش و فرش نشان بدی نه ز لوح و

کرسی و از قلم

زنهان اگر نشدی عیان جلوات ذات محمّدی

هله آن مشیت ذات حق که جهان ظهور مشیتش

*** صور عوالم کن فکان همه از بدایع حکمتش

ملکوت موت و حیات را متصرف آمده قدرتش

*** نرسد به دولت زندگی مگر آنکه مرد به

دولتش

که به هستی آمده نیستی ز تجلّیات محمّدی

به جلال حقّ که نبرده پی احدی به حقّ جلال او

*** ملکوتیان جبروتیان شده محو و مات جمال

او

چو ورای عقل بشر بود درجات عقل و کمال او

*** من بی زبان چه بیان کنم حسنات خلق و

خصال او

خفق عظیم بیان کند خبر صفات محمّدی

هله آن کتاب حکیم حقّ که مدوّن آمدن من لدن

*** شده سیر ابحر سبعه را کلمات متقنه اش

سفن

ز بیان او شده مرتفع درجات معرفت و مدن ***

صفحات هندسهٔ جهان که منقّش است به کلک کن

بود این صنیعه مجملی ز مفصّلات محمّدی

چو حیات هر دو جهان بود جلوات پرتو ذات او

*** به جهان و هر چه نظر کنم نگرم به اسم و

صفات او

بلی آنکه عاشق او شود به حیات اوست ممات او

*** بود این حیات و ممات ما چو دو جلوه از

جلوات او

من و عشق موت که موت من بود از حیات

محمّدی

چو کمال معجزه آن بود که ترا ز مرگ رها کند

*** ز خدات صرف بقا دهد ز خودیت محض فنا کند

جذبات حقّ دل بنده را زشؤون خلق جدا کند

*** چو ثبات معجز احمدی همه نفی خدا کند

عدم است معجز انبیا بر معجزات محمّدی

چو قلم به لوح کریم زد رقم از بیان ظهور او ***

کلمات ورد فرشته شد همه داستان ظهور او

بود این دفاتر انبیا همه در نشان ظهور او *** پس

از او به عترت او نگر تو در آسمان ظهور او

چه شموس لامعه هر یکی شده بینات محمّدی

مسمّط ها لعَمات عرش از آن بود که فروغ برده ز

طلعتش *** درجات کرسی از آن بود که خضوع

کرده به رفعتش

فلک و کواکب و اختران همه از ایادی قدرتش

*** شب و روز آیت مهر و مه چو برند سجده به

تربتش

دو ملمّع اند به روز و شب ز ملمّعات محمّدی

چو مقام غیب پیمبران بود از شهود شهود او ❊❊❊

احدی نیافت ز انبیاء درجات قرب و صعود او

ز وجود بهره نبرد کس مگر از مطالع جود او ❊❊❊

ز تعینات جهانیان چو مقدّس است وجود او

بود این وجود جهانیان ز تعینات محمدی

چو به ذات مجتمع صمد همه اوست اوّل من سجد

❊❊❊ ز فروغ سجده اصل او بود عبادت من عبد

متعالی آمده قلب او ز حدوث شرک و ز ما ولد

❊❊❊ چو عیان در آینهٔ دلش احدی نیامده جز احد

صلوات حق شده مشتمل همه بر صلوات محمّدی

ز وجود خلق او چو سبق گرفت به نور منیر حق

❊❊❊ ز تقدّم آمده نور او به ظهور اوّل ما خلق

به طفیل او همه خلق شد ارضین و کرسی نه طبق

❊❊❊ چو بود مقام وجود او به وجود اول من سبق

همه کاینات حیاتشان بود التفات محمّدی

ز محلّ فرق چو ما نشد به مقام جمع وصول او

*** که نبود غیر خدا کسی به خروج او به دخول او

بلی آنکه عارف حقّ شود چه صعود او چه نزول او

*** به شب عروج که وعده شد به لقای دوست قبول او

خبر خداست به ماخلق ز مشاهدات محمّدی

چو ظهور عقل و فؤاد ما ز فروغ آیت او بود ***

برکات و خیر وجود ما همه از عنایت او بود

صلوات ما به روان او ثمر هدایت او بود *** نه

همین شفیع گناه ما شرف حمایت او بود

که وجود ماست تفضّلی ز تفضّلات محمّدی

هله آن خدیو که از خدا به لعمرک است خطاب او

*** نرسد مشاعر خلق را که کنند وصف جناب او

که رسد به عالم وصف او که جلال اوست حجاب

او *** تو بجوی شرح کمال او ز کلام او به کتاب او

که مفصّل آمد مجملی ز مکاشفات محمّدی

چو لدی الجمال ظهور حقّ ظلمات خلق بود عدم

❊❊❊ خبری نبوده حدوث را ز قدم به بارگه قدم

به خدا قسم که خدا قسم نخورد مگر به خدا قسم

❊❊❊ رقم خدای چه والسما قسم خدای چه والقلم

قسم تجلّی خود بود به صفات و ذات محمّدی

مسمّط ها

متجلّی آمده چون خدا به صفات احمد و اسم او

❊❊❊ ز تجلیات ظهور حقّ احدی نبوده به قسم او

که رسد به گنج هویتش که وجود اوست طلسم او

❊❊❊ چو بود حقیقت انبیا همه از فواضل جسم او

حکما چگونه برند ره به مجرّدات محمّدی

یم حکمتی ست کتاب او چه بواطنش چه ظواهرش

❊❊❊ تو نکرده غوص به قعر یم چه بری ز درّ و

جواهرش

در این محیط کسی برد که غریق اوست مشاعرش

❊❊❊ تو بجو لئالی معرفت ز بطون سرّ و ضمائرش

که بود کنوز رموز حقّ همه در نکات محمّدی

تو اگر ز امّت احمدی ملکات صدق و صفا بجو

❊❊❊ درکات خشم و غضب بنه درجات سلم و

رضا بجو

گرت آرزوی بقا بود ز طریق فقر و فنا بجو ❊❊❊

ره رستگاری و عافیت به سراج علم و تقی بجو

که به نور علم بپا بود علم نجات محمّدی

بجهان کمیت خود از جهان که جهان کمیتهٔ غم بود

❊❊❊ طربش تعب نعمش نقم زر و درهمش همه

هم بود

ز حدود شرع برون مرو اگرت بهشت ارم بود ❊❊❊

قدم ثبات بجو که دین همه در ثبات قدم بود

ز نزول آیهٔ فاستقم بنگر ثبات محمّدی

بگشای بینش معرفت نه مکان ببین و نه لامکان

❊❊❊ همه جا ظهور خدا نگر نه زمان بجوی نه

لازمان

که نبود و نیست بجز یکی همه در ظواهر و در نهان

❊❊❊ بخود آی و با دل خود بگو که ز کیست بینش

و عقل و جان

به خدا ز چشم خدا نگر به توجّهات محمّدی

ز حجاب ظلمت حس درآ لمعات وجه خدا نگر

❊❊❊ بگشای دیده چو مشتری مه آفتاب لقا نگر

چو فنا فناست مجو تو بقا بجوی و بقا نگر ❊❊❊

ملکوت غیب و شهاده را همه در ظهور و خفا نگر

که مشعشع آمده هر یکی ز تشعشعات محمّدی

چو سرشت آدم پاک دم ز خداست قابل تربیت

❊❊❊ که رسد ز مایهٔ بندگی به علو پایهٔ سلطنت

همه کس نیافت به سعی خود ره این شرافت و

منزلت ❊❊❊ چه سعادت این کف خاک را که رسد

به جنّت معرفت

در این بهشت گشوده شد ز مجاهدات محمّدی

که ز دست نفس گمان برد که بدست خویش امان

برد ❊❊❊ به یقین امان نبرد کسی مگر این امان به گمان برد

دهد آنکه دست بدست او تو گمان مدار که جان

برد ❊❊❊ که زدست نفس بدست خود گه پنجه پنجه توان برد

شکنند ساعد او مگر به مساعدات محمّدی

ز ازل به آب محبّتش چو مخمر آمده ذات ها ❊❊❊

تو بگو فؤاد مدیح او که دهد جلای صفات ما

چه غم از هلاک بدن ترا که بروج است نجات ما

❊❊❊ چو درین قوالب عنصری به حیات اوست حیات ما

نبود چگونه ممات ما به تبع ممات محمّدی